

ملاکات و مزایای برهان صدیقین در تقریرات صدر المتألهین و علامه طباطبائی

سید محمد قادری^۱ و سید رضی قادری^۲

چکیده

برهان صدیقین به وسیله معلم ثانی - فارابی - وارد حوزه مباحث فلسفی شد. پس از ایشان تقریرهای گوناگونی از برهان صدیقین ارائه شده است. در برخی از این تقریرها، مقدمات کمتری وجود دارد و در برخی دیگر برای وصول به مطلوب، نیاز به تمهیدات و مقدمات بیشتری است. حال می‌توان این پرسش را مطرح کرد که چه برهانی را می‌توان «برهان صدیقین» نامید؟ ملاک و معیار آن چیست؟ و کدام یک از این برهان‌ها بر دیگری ترجیح دارد؟ **صدر المتألهین شیرازی** و علامه **طباطبائی** هریک تقریری متفاوت از برهان صدیقین ارائه داده‌اند. در این مقاله به تطبیق و سنجش این دو تقریر می‌پردازیم و برای این مسئله دو ملاک «شبه لم‌بودن» و «یکی‌بودن راه و هدف» و نیز چهار مزیت و امتیاز «عدم استفاده از امتناع دور و تسلسل»، «اخصر بودن»، «قرابت معنایی و محتوایی با متن دینی» و «استشهاد بر صفات حق تعالی پس از اثبات آن» را مبنا قرار داده، در پایان اثبات خواهیم کرد که حقیقت برهان صدیقین از سنخ مفاهیم نیست، بلکه طریق شهود را می‌طلبد؛ ولی در میان دو تقریر حصولی و مفهومی مذکور، تقریر علامه **طباطبائی** تقریری دقیق و کامل‌تر است.

واژگان کلیدی: برهان صدیقین، علامه طباطبائی، صدر المتألهین، برهان لمّی، اثبات خدا.

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۲۰ تاریخ تأیید: ۹۴/۴/۱۶

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه بین‌المللی قزوین / نویسنده مسئول (mohammad.qadery@gmail.com).

۲. سطح چهار و مدرس حوزه (Gaderi1@chmail.com).

مقدمه

مباحث پیرامونی مبدأ و معاد، سابقه‌ای به قدمت تاریخ دارد. به فراخور توانایی فکری و ظرفیت اندیشه‌ای هر دوره، عمق پرداختن به این مباحث متفاوت است و هرچه از آغاز تاریخ معرفتی بشر به قرون اخیر نزدیک‌تر می‌شویم، میزان پرداخت و عمق آن با گذشته قابل مقایسه نیست. در این میان، مباحث اثبات مبدأ، معرکه آرا می‌باشد؛ بنابراین راه‌های اثبات آن بسیار زیاد است. از این رو، هر اندیشمندی که به این مسئله پرداخته است، می‌کوشد روش برهانی و استدلالی بی‌هیچ عیب و نقصی را ارائه دهد. اندیشمندان مسلمان با در اختیار داشتن متون غنی دینی و تأمل در آن و توان بالای معرفتی و عقلانی خویش، با ارائه برهان‌های متنوع و مستحکم، بهتر از دیگر اندیشمندان از مکاتب گوناگون درخشیدند. علت این برتری را باید در داشتن پشتوانه غنی و سرشار از معارف دین مبین اسلام جست.

از جمله براهینی که بر وجود خداوند اقامه شده، برهان صدیقین است. صدیقین کسانی‌اند که در گفتار و کردار خود ملازم صدق و راستی‌اند و نخستین چیزی که مشاهده می‌کنند، ذات ربوبیت است. سپس از راه ذات حق تعالی به دیگر حقایق وجودی آگاه می‌شوند؛ بنابراین در برهان صدیقین برای شناخت واجب‌الوجود بالذات، خود ذات کافی است و ما را از واسطه قراردادن غیر در اثبات ذات واجب‌الوجود، بی‌نیاز می‌سازد که این مسئله در ادامه تبیین خواهد شد.

در میان اندیشمندان مسلمان، *فارابی* به عنوان نخستین فیلسوف از روش جدید در اثبات واجب تعالی سخن گفته است. وی دو روش برای تأمل در هستی ذکر می‌کند که روش اول، روش صعودی است که در آن به عالم خلق با توجه به خصوصیات و ویژگی‌های آن نگریسته می‌شود و روش دوم، روش نزولی است که در آن به وجود محض توجه می‌شود (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۶۳). آنچه پس از *فارابی* مورد توجه فیلسوفان قرار گرفته است، روش نزولی بوده که نام برهان صدیقین را به خود آراسته است. *فارابی* با تأمل در آیه شریفه «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (فصلت: ۵۳)، پیشنهاد چنین برهانی را ارائه می‌دهد؛ ولی تقریری از آن بیان نمی‌کند.

پس از وی، *ابن سینا* در آثار خود به تقریر این برهان پرداخت. در واقع نخستین تقریر را ارائه داد و نام آن را برهان «صدیقین» گذاشت (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۶۶). پس از *ابن سینا*،

فیلسوفان بعدی در صدد ارائه تقریر دیگری از آن برآمدند تا آنکه **صدرالمتألهین** با «صدیقین» ندانستن تقریر **بوعلی سینا**، خود تقریر جدیدی ارائه کرد (صدرالدین، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۱۴-۲۶) که مورد توجه اندیشمندان دیگر قرار گرفت و تقریر خویش را شایسته عنوان «صدیقین» دانست.

پس از **صدر**، پیروان حکمت متعالیه به نقد و بررسی تقریر وی و گاه ارائه تقریر جدیدی پرداختند که در این میان می‌توان به علامه **طباطبایی** اشاره کرد. همان‌گونه که گذشت، تاریخچه برهان صدیقین تقریباً به قدمت تاریخ فلسفه اسلامی است و علت آنکه در این بستر تاریخی تقریرهای جدیدی ارائه شد اینکه فیلسوف بعدی طرح قبلی را ناکافی و طرح خویش را مناسب‌تر می‌دانست؛ بنابراین لازم است میان براهین صدیقین ارائه‌شده، سنجش و مقایسه‌ای صورت گیرد. آنچه در این مقاله تبیین می‌گردد، سنجش میان برهان صدیقین **صدرالمتألهین** و علامه **طباطبایی** است و در این باره دو ملاک و چهار مزیت را بیان می‌کنیم و دو تقریر مذکور را در نسبت با آنها در بوته سنجش قرار خواهیم داد. منظور از ملاک این است که هر برهان صدیقین باید واجد آن باشد و منظور از مزیت یعنی اگر برهان صدیقینی فاقد آن باشد، این امر خللی در صدیقین‌دانستن آن وارد نمی‌سازد؛ ولی دارا بودن آن، مرتبت آن را نسبت به براهین صدیقین ارائه‌شده دیگر بالا می‌برد.

۱. مفهوم‌شناسی برهان صدیقین

۱-۱. فارابی

فارابی به عنوان مبدع چنین برهانی، تعریفی از برهان صدیقین بیان می‌کند. البته وی سخنی با عنوان برهان صدیقین ندارد؛ ولی بیانی دارد که از آن می‌توان به تعریف برهان صدیقین نام برد. **فارابی** در کتاب ارزشمند خود به نام **فصوص الحکم** چنین آورده است:

لک أن تلحظ عالم الخلق فتری فیہ إمارات الصنعة و لک أن تعرض عنه و تلحظ عالم الوجود المحض و تعلم أنه لا بُد من وجود بالذات»
(فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۶۲).

در تعریف **فارابی**، نکته‌ای به دست می‌آید و آن توجه و لحاظ «وجود محض» است، بدون آنکه به عالم امکان و یا موجودات خلقی توجه شود و این مسئله از نکات مهم و کلیدی در برهان

صدیقین است که بدون آن، برهان صدیقین تحقق نخواهد یافت؛ بنابراین پس از فارابی، هر فیلسوفی که درصدد تعریف برهان صدیقین برآمده، از این نکته غافل نبوده است.

۲-۱. ابن سینا

ابن سینا پس از تقریر خویش از برهان صدیقین، به آیاتی از قرآن اشاره می‌کند: آنچه ما گفتیم، در کتاب خداوند متعال به آن اشاره شده است؛ آنجا که می‌فرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ». البته این‌گونه حکم و استدلال مخصوص یک دسته و یک طبقه است و آنگاه در ادامه خداوند می‌فرماید: «وَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ». اینکه حکم و استدلال از آن صدیقین است که به خدا استدلال می‌کنند و نه بر خدا (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۶۶).

وی با تأیید روش استدلال از مخلوق به خالق، بیان می‌کند که روشی مطمئن‌تر و عالی‌تر نیز وجود دارد که خود، این روش را «صدیقین» نامیده است؛ آنجا که می‌گوید:

هیچ لزومی ندارد که مخلوقات و افعال باری را واسطه قرار دهیم؛ هرچند آن طریق نیز درست است و مخلوقات دلیل بر وجود خداوند می‌باشند؛ اما این راه را که ما یافتیم، مطمئن‌تر و عالی‌تر است. ما چون وجود را از آن جهت که وجود است، مورد نظر قرار دادیم و خود وجود از آن جهت که وجود است، گواه ذات حق قرار گرفت و ذات حق، گواه سایر اشیا واقع شد (همان).

ابن سینا در ادامه چنین بیان می‌کند: «... این‌گونه حکم و استدلال از آن صدیقین است که به خدا استدلال می‌کنند و نه بر خدا» (همان) و این نکته را که بوعلی بیان می‌کند، لازمه توجه به وجود محض است؛ زیرا در ادامه روشن خواهد شد که از توجه به همین وجود محض است که واجب اثبات می‌شود و به عبارت دقیق‌تر، وجود محض، خود ذات حق تعالی است.

۳-۱. صدر المتألهین

صدر المتألهین شرطی را در برهان صدیقین بیان می‌کند و آن اینکه طریق سلوک به مقصد باید عین خود مقصد باشد و در واقع سالک در آن به وسیله خود مقصود، به مقصود هدایت می‌شود؛ چنانچه در اسفار چنین می‌فرماید:

فيكون الطريق إلى المقصود هو عين المقصود و هو سبيل [الصدیقین]

الذین یستشهدون به [تعالی] علیه ثم یستشهدون بذاته علی صفاته و بصفاته علی أفعاله (صدرالدین، ۱۹۸۱ م، ج ۶، ص ۱۵-۱۶).

در جای دیگری در تبیین طریق صدیقین چنین می‌آورد:
لأنّ أظهر الأشياء هو طبيعة الوجود المطلق بما هو وجود المطلق و هو نفس حقيقة الواجب تعالی ... فیثبت من ذلك إثبات المبدأ الأعلى والغاية القصوى» (همو، ۱۳۷۶، ص ۲۲).

در این بیان صدر المتألهین، علاوه بر اینکه برهان صدیقین تعریف می‌شود، آثار و نتایج آن نیز ذکر می‌گردد. صدر خود نیز در تقریر خویش به این بیان وفادار می‌ماند و این مسئله از امتیازات و مزایای تقریر ایشان می‌باشد.

۱-۴. علامه طباطبایی

علامه طباطبایی در تعریف «برهان صدیقین» این گونه می‌فرماید:
البراهین الدالة علی وجوده تعالی کثیرة متکاثرة و أوثقها و أمتنها هو البرهان المتضمن للسلوک إلیه من ناحية الوجود و قد سمّوه برهان الصدیقین، لما أنّهم یعرفونه تعالی به لا بغيره (طباطبایی، بی تا، ص ۲۶۸).

علامه در تعلیقه خود بر اسفار، در تأیید حرف صدر درباره یکی بودن راه و هدف چنین بیان می‌کند: «ان طریق فیهِ عین المقصود و ان فیهِ سلوکاً من ذاته إلی ذاته ثم من ذاته إلی صفاته ثم من صفاته إلی أفعاله» (همان، ج ۶، ص ۱۳).
با توجه به تعاریفی که از فلاسفه بزرگ اسلامی از دوره اولیه اسلامی تا دوره اخیر ذکر شد، معلوم می‌گردد که برهان صدیقین برهانی است که با تکیه بر اصل واقعیت یا مطلق وجود، به اثبات خدا می‌پردازد، نه از موجود از آن جهت که دارای خصوصیت و ویژگی خاصی است؛ بنابراین در این گونه براهین با انکار موجودات و مخلوقات، خدا انکار نمی‌شود.

۲. تقریر صدر المتألهین از برهان صدیقین

تقریر صدر از برهان صدیقین بر دو گونه است: تقریری که مبتنی بر استحاله دور و تسلسل است؛ ما از این تقریر با عنوان «تقریر عام» نام می‌بریم؛ زیرا چنین تقریری براساس مبنای مشهور شکل گرفته است. این تقریر را می‌توان در دو کتاب مشاعر و عرشیه مشاهده کرد

(صدرالدین، ۱۳۶۳، ص ۴۵-۴۶ / همو، ۱۳۶۱، ص ۲۱۹-۲۲۰) و تقریری که مبتنی بر ابطال دور و تسلسل نیست؛ این تقریر را «تقریر خاص» می‌نامیم، بنا بر اینکه چنین تقریری بر مبانی حکمت متعالیه استوار است. صدر این تقریر را در جامع‌ترین اثر فلسفی خویش که همان **أسفار أربعه** است، بیان می‌کند (همو، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۵-۱۶). آنچه در این نوشتار مورد بحث است، تقریر دوم و به عبارتی تقریر خاص ایشان می‌باشد؛ زیرا تقریر معروف و مشهور ایشان همین تقریر است. نوصدرايان اخير در شیوه تقریرات خویش از برهان صدیقین **صدر المتألهین** اختلاف نظر دارند. برخی برهان صدیقین **صدر** را مبتنی بر سه مقدمه (مصباح یزدی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۳۴۲) و برخی چهار مقدمه (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۶-۱۲۷) و برخی نیز پنج مقدمه می‌دانند (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۵، ص ۸۲-۸۳). برای تقریر برهان صدیقین **صدر المتألهین**، از تقریر فیلسوف شهید **مطهری** استفاده می‌کنیم که به حسن تقریر شهره‌اند. استاد **مطهری** تقریر خویش را چنین ذکر می‌کند:

برای درک و فهم این برهان باید اصولی را که بعضی از آنها بدیهی و یا قریب به بدیهی است، در نظر بگیریم:

(الف) اصالت وجود: آنچه تحقق دارد، حقیقت وجود است. ماهیات موجود، بالعرض والمجاز می‌باشند؛ (ب) وحدت وجود: به این معنا که حقیقت وجود، قابل کثرت تباینی نیست و اختلافی را که می‌پذیرد، تشکیکی و مراتبی است یا مربوط به شدت و ضعف و کمال و نقص وجود و یا مربوط است به امتدادات و اتصالات که نوعی تشابه و وجود و عدم است و به هر حال، کثرتی که در وجود متصور است، کثرتی است که توأم با وحدت است و از نظری عین وحدت است (وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت)؛ (ج) حقیقت وجود عدم را نمی‌پذیرد: هرگز موجود از آن جهت که موجود است، معدوم نمی‌شود و معدوم از آن جهت که معدوم است، موجود نمی‌شود؛ (د) حقیقت وجود بما هو قطع نظر از هر حیث و جهتی که به آن ضمیمه گردد، مساوی است با کمال و اطلاق و غنا و شدت و فعلیت و عظمت و جلال و لاحدی و نوریت؛ اما نقص، تقید، فقر، ضعف، امکان، کوچکی، معدومیت و تعین همه اعدام و نیستی‌ها می‌باشد و یک موجود از آن جهت متصف به این صفات می‌گردد که وجودی محدود و توأم با نیستی است؛ پس اینها همه از عدم ناشی می‌شود. حقیقت وجود، نقطه

مقابل عدم است و آنچه از شئون عدم است، از حقیقت وجود بیرون است؛ یعنی از حقیقت وجود منتفی است و از آن سلب می‌شود؛ (ه) راه یافتن عدم و شئون آن از نقص و ضعف و محدودیت و... همه ناشی از معلولیت است؛ یعنی اگر وجود معلول شد و در مرتبه متأخر از علت خویش قرار گرفت، طبعاً دارای مرتبه‌ای از نقص و ضعف و محدودیت است؛ زیرا معلول، عین ربط و تعلق و اضافه به علت است و نمی‌تواند در مرتبه علت باشد ... نتیجه می‌گیریم که حقیقت هستی در ذات خود، قطع نظر از هر تعینی که از خارج به آن ملحق می‌گردد، مساوی است با ذات لایزال حق؛ پس اصالت وجود عقل ما را مستقیماً به ذات حق رهبری می‌کند، نه چیز دیگر (همان).

همان گونه که از اصول پنج‌گانه مذکور برمی‌آید، دو اصل اولی مختص حکمت متعالیه است؛ یعنی **صدرا** و پیروان او می‌توانند براساس مبانی هستی‌شناختی‌شان دو اصل مذکور را در مقدمات برهان صدیقین دخالت دهند؛ ولی سه اصل بعدی و به عبارتی سه مقدمه بعدی، از مسائلی است که در فلسفه مشاء نیز بدان پرداخته شده و اختصاصی **صدرا** نیست؛ اما چون **صدرا** فلسفه‌اش را بر وجود بنا نهاد و خود فیلسوف وجودی است، توانست از این مقدمات غیراختصاصی خود نیز استفاده‌های فراوانی ببرد.

۳. تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین

علامه طباطبایی در تعلیقه بر اسفار می‌فرماید:

واقعیت هستی، واقعی است که سفسطه را به وسیله آن دفع می‌کنیم و هر ذی‌شعوری ناگزیر از اثبات آن است. چنین واقعی لذاته بطلان و عدم را نمی‌پذیرد؛ حتی فرض بطلانش مستلزم اثباتش است. اگر بطلان واقعی را در وقتی یا به طور مطلق فرض کنیم، در این هنگام هر واقعی واقعاً باطل خواهد بود. همچنین، اگر سوفسطی اشیا را موهوم بداند یا در واقعیت آنها شک کند، پس نزد او اشیا واقعاً موهوم خواهند بود و واقعیت نزد او واقعاً مشکوک است و چون اصل واقعیت عدم و بطلان را لذاته نمی‌پذیرد و هر چه عدم را ذاتاً نپذیرد، واجب بالذات است، نتیجه می‌گیریم که اصل الواقیة واجب بالذات است (طباطبایی، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۱۵).

۱. خلاصه برهان علامه طباطبایی چنین است: ۱. اصل واقعیت، ذاتاً بطلان و عدم را نمی‌پذیرد؛
۲. هر چه ذاتاً عدم را نمی‌پذیرد، واجب بالذات است و در نتیجه اصل واقعیت، واجب بالذات است.

از نظر ایشان، اصل وجود واجب‌الوجود بالذات ضروری و روشن است و براهینی که برای اثبات آن ارائه شده است، در واقع تنبیهاتی بیش نیستند: «و من هنا يظهر ان أصل وجود الواجب بالذات ضروری عند الإنسان والبراهین المثبتة له تنبيهات بالحقیقة» (همان).

با کمی تأمل روشن می‌شود که برهان صدیقین علامه طباطبایی بر هیچ اصل فلسفی مبتنی نیست و می‌توان آن را به عنوان نخستین مسئله فلسفی مطرح کرد. اولی بودن مسئله به معنای بی‌نیازی آن از مبادی تصدیقیه است و متکی نبودن به مبادی تصدیقیه، با اعتماد به برخی مبادی تصویری منافات ندارد.

برای تبیین بهتر برهان علامه، به توضیح دو مقدمه ایشان می‌پردازیم؛ نخست باید توجه داشت که علامه طباطبایی نقطه شروع تقریر ویژه خود را بر نفی سفسطه قرار می‌دهد و بیان می‌کند که مرز میان فلسفه و سفسطه، پذیرفتن واقعیت است؛ بنابراین اصل واقعیت قابل انکار نیست. اصل واقعیت، ذاتاً طارد عدم است و چیزی که ذاتاً طارد عدم باشد، همان واجب‌الوجود است و موجودات دیگر همه به آن قائم و متکی‌اند.

توضیح مقدمه اول: مقدمه اول بر اصل روشن «اصل موجودیت یا واقعیت هست» استوار می‌باشد؛ زیرا تصدیق به اصل وجود، همان موضوع فلسفه اولی است که صرف تصور موضوع و محمول برای تصدیق به حکم کفایت می‌کند. علامه در تأیید اینکه پذیرش واقعیت، اصلی است که کسی یارای فرار از آن را ندارد و حتی سوفیست در نهانخانه ذهن خویش آن را پذیرفته، بیان می‌کند که اگر سوفسطی بگوید هرچیزی موهوم یا مشکوک است، او منکر واقعیت نشده، بلکه با تردید و توهم خود اصل واقعیت را پذیرفته است.

علامه طباطبایی برای درستی مقدمه اول برهان خویش، بیان تنبیهی ارائه می‌دهد که پیش‌فرض مقدمه اول «واقعیتی هست» یا «الوجود موجود» می‌باشد. اگر این قضیه صادق نباشد و نقیض آن که «هیچ واقعیتی موجود نیست» یا نقیض خود مقدمه اول که «واقعیت بطلان‌پذیر باشد» را بپذیریم، در این صورت بطلان نقیض قضیه پیش‌فرض یعنی «هیچ واقعیتی موجود نیست» درست خواهد بود. بر این اساس، علامه می‌فرماید که اگر قضیه درست باشد، از درستی آن، واقعیت اثبات می‌شود؛ یعنی از نفی واقعیت، خود واقعیت به دست می‌آید (همو، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۱۵-۱۶).

توضیح مقدمه دوم: علامه طباطبائی با ضرورت ازلی دانستن حقیقت وجود، بیان می‌کند که موجودی که ذاتش عین وجود باشد، همان حقیقت وجود است (همان). چنین حقیقت وجودی همان واجب‌الوجود بالذات است که ذاتاً طارد عدم می‌باشد. از سویی حقیقت وجود، جهت وجودی آن ضرورت ازلی است و چیزی که وجود برای آن ضرورت ازلی باشد، ذاتاً بطلان و نیستی نمی‌پذیرد. در نتیجه حقیقت وجود، واجب‌الوجود بالذات است. بر این اساس، علامه می‌فرماید براهین اقامه‌شده برای اثبات واجب، در واقع تنبیه است (همان)؛ زیرا وی معتقد است اصل وجود واجب، بی‌نیاز از برهان است؛ به جهت اینکه اصل وجود واجب نزد انسان ضروری است.

۴. ارزش‌گذاری تقریرات صدر المتألهین و علامه طباطبائی بر مبنای ملاکات و مزایای برهان صدیقین

در مقام ارزش‌گذاری، نخست دو تقریر را با ملاکات ذکرشده تطبیق می‌دهیم و به داوری و قضاوت می‌نشینیم. سپس دو تقریر را با مزایای برهان صدیقین می‌سنجیم.

۴-۱. ملاک اول: شبه لم‌بودن برهان صدیقین

ذات باری تعالی از آن جهت که علت‌العلل و غنی مطلق و واجب بالذات است، براهین مورد استفاده در ارتباط با اثبات آن نمی‌تواند براهین لمّی باشد؛ زیرا بنا بر تعریف مشهوری که از برهان لمّی ارائه شده است، حد وسط علاوه بر آنکه علت تصدیق ثبوت اکبر بر اصغر می‌شود، باید علت وجود آن نیز باشد؛ چنانچه به نظر ابن‌سینا حد وسط، دو کارکرد دارد: اگر حد وسط، علت وجود حکم در واقع و خارج باشد - که آن حکم نسبت بعضی از اجزای نتیجه و مطلوب به بعض دیگر است - این برهان «برهان لم» می‌باشد؛ زیرا چنین برهانی اولاً حصول علم به مطلوب و تصدیق به حکم را افاده می‌کند؛ ثانیاً در واقع و خارج بیان‌کننده سبب ثبوت اکبر برای اصغر است؛ به همین دلیل، این برهان به گونه مطلق یعنی هم در ذهن و هم در خارج، بیان‌کننده سبب حکم می‌باشد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۰۶).

بر این اساس، برخی براهین اثبات واجب تعالی غیرلمّی‌اند. از سوی دیگر، در برهان این از آثار به صاحب اثر پی می‌بریم؛ ولی از آنجا که در برخی براهین، اثبات صاحب اثر از حیث آثارش

نیست؛ پس خود برهان این بر دو قسم است:

الف) از معلول و اثر به علت و صاحب اثر پی ببریم.

ب) از یکی از ملازمات علت، به خود علت پی ببریم.

به اولی «دلیل» و به دومی «شبه لم» گفته می‌شود. در یک نتیجه‌گیری کلی، همه براهین غیرلمی «براهین اینی» نامیده می‌شوند؛ یعنی براهینی که فقط سبب حمل و تصدیق ثبوت اکبر بر اصغر می‌شوند، نه علت وجود آن. به همین دلیل، *ابن سینا* همین بیان را در تعریف برهان این ذکر می‌کند (همان).

در برهان صدیقین، سیر استدلال بر وجود واجب، از راه وجود و هستی است. به عبارتی از «وجود» و «هستی» به «وجوب» می‌رسیم. باید توجه داشت فیلسوفان به این ملاک برهان صدیقین (استدلال از احدالمتلازمین به ملازم دیگر = شبه لم‌بودن) تذکر دادند و در آثار برخی از آنها بدان اشاره شده است که چند نمونه از آن ذکر می‌شود:

ابن سینا درباره این ویژگی چنین بیان می‌کند:

هذا الباب أوثق و أشرف، أي إذا اعتبرنا حال الوجود فشهد به الوجود
من حيث هو وجود و هو يشهد بعد ذلك على سائر ما بعده في الوجود
(همان، ج ۳، ص ۶۶).

صدر در اسفار به همین ویژگی برهان صدیقین اشاره می‌کند:

هذا مسلک أقرب المسالك إلى منهج الصدّيقين و ليس بذلك كما
زعم، لأنّ هناك يكون النظر إلى حقيقة الوجود ... (صدرالدین، ۱۹۸۱م،
ج ۶، ص ۲۶-۲۷).

همان‌گونه که ملاحظه شد، در برهان صدیقین نیازی به ملاحظه عالم خلق و امکان نیست؛ یعنی اگر در وجود عالم خلق و امکان، شک و تردید داشته باشیم، باز هم به اثبات واجب بالذات قادریم. به این دلیل که برهان صدیقین از نوع برهان «شبه لم» است که در آن از احدالمتلازمین (وجود) به ملازم دیگر (وجوب) می‌رسیم.

حال در مقام سنجش و داوری چنین می‌گوییم که تقریر *صدر المتألهین* و علامه طباطبائی هر دو دارنده چنین ملاکی‌اند؛ چون بنا بر تقریر *صدر المتألهین*، شروع استدلال و مقدمه اول آن از اصالت وجود است و اینکه واقعیت خارجی «وجود» و «هستی» است؛ پس مبنا و پایه استدلال وی بر حقیقت وجود می‌باشد. در تقریر علامه نیز شروع استدلال ایشان در تمییز

میان فلسفه و سفسطه است و اینکه اصل واقعیت روشن و قابل انکار نیست، وگرنه گرفتارشدن در وادی سفسطه را به دنبال دارد؛ بنابراین در هردو تقریر از «وجود»، «هستی» و «واقعیت»، به «هستی‌بخش» و «واجب بالذات» می‌رسیم. به عبارت دیگر، در صورت پذیرش «اصل واقعیت»، پذیرش واجب بالذات ضروری است. علاوه بر آنکه علامه چون شروع برهان را اصل واقعیت قرار دادند، چنین تقریری مختص اصالت وجود نخواهد بود، بلکه معتقدان به اصالت ماهیت نیز می‌توانند به این برهان علامه تمسک کنند؛ زیرا وجود اصل واقعیت مورد پذیرش هردو گروه است.

۴-۲. ملاک دوم: یکی‌بودن راه و هدف

استدلال‌هایی که بر وجود خدا می‌شود، بر سه قسم است:

- (الف) راه، رونده و هدف از یکدیگر جدایند؛ مانند برهان امکان، حدوث، نظم و حرکت.
- (ب) راه و رونده یکی است و هدف جداست؛ مانند برهان معرفت نفس.
- (ج) راه و هدف یکی است و رونده جداست؛ مانند کسی که با تفکر در هستی، به وجوب آن پی می‌برد (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۳).

صدرالمآلهین به یکی‌بودن راه و هدف در برهان صدیقین اشاره کرده است: «فیکون الطریق إلی المقصود هو عین المقصود و هو سبیل الصدیقین ...» (صدرالدین، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۵-۱۶). در سنجش اولیه وقتی به تقریر **صدرالمآلهین** رجوع می‌کنیم، می‌یابیم که در تقریر ایشان راه عین هدف نیست؛ زیرا در سیر استدلال **صدرا** از مقدماتی چون اصالت وجود و وحدت وجود استفاده شده است که هیچ‌کدام از آنها عین واجب تعالی نیست؛ ولی در برهان علامه، بدون طی مقدمات فلسفی از وجود به وجوب می‌رسیم و هردو مقدمه آن روشن است. از این رو، یکی از امتیازات تقریر علامه، این امر عنوان شده است که به هیچ مبدء تصدیقی نیاز ندارد. بر این اساس، اثبات واجب می‌تواند نخستین مسئله فلسفی قرار گیرد؛ به همین دلیل که علامه پس از پایان تقریر خویش به این مطلب اذعان می‌کند (طباطبایی، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۵-۱۶)؛ بنابراین با توجه به تقریر علامه، وجود واجب، نه‌تنها امری مجهول نیست، بلکه می‌تواند به عنوان نخستین مسئله فلسفی قرار گیرد.

آنچه گفته شد، در نظر اولیه و سنجش ابتدایی بود؛ ولی با تأمل بیشتر درمی‌یابیم که در

هیچ کدام از براهین صدیقین، راه عین هدف نیست؛ زیرا باز هم از راه علم حصولی و به کمک مفاهیم، به اثبات خدا پرداخته شد و راه و طریق صدیقین حقیقی فقط با علم شهودی حاصل می‌شود. برای روشن‌تر شدن این مطلب، به سخنانی از بزرگان فلسفه اشاره می‌کنیم که با تأمل بیشتر معلوم خواهد شد در حقیقت برهان صدیقین حقیقی فقط با معرفت شهودی قابل طرح است.

صدرالمتألهین برای تبیین منهج صدیقین، چنین بیان می‌کند:

فهذا المنهج الذي سلكتناه [منهج الصدیقین] أسد المناهج و أشرفها و أبسطها حيث لا يحتاج السالك إياه في معرفة ذاته و صفاته و أفعاله إلى توسط شيء من غيره (صدرالدین، ۱۹۸۱ م، ج ۶، ص ۱۵-۱۶).

صدر در اینجا روش صدیقین را در شناخت ذات و صفات و افعال حق، فقط توجه به خود او می‌داند، نه غیر او. روشن است که چنین معرفتی فقط در سایه علم حضوری و شهود حاصل می‌شود؛ زیرا در شناخت خداوند از راه علم حصولی، واسطه‌ای به نام مفهوم وجود دارد، در حالی که عبارت **صدر** بر عدم توجه به غیر حق تأکید دارد و مفهوم واجب، غیر از واجب است. همچنین، ایشان در جای دیگری درباره سلوک صدیقین چنین می‌آورد:

فيكون الطريق إلى المقصود هو عين المقصود و هو سبيل [الصدیقین] الذين يستشهدون به [تعالی] علیه (همان، ص ۱۴-۱۵).

در این عبارت، ایشان بر عینیت راه و هدف تکیه می‌کنند و هدف از برهان صدیقین، شناخت حق است. در این صورت اگر روش، علم حصولی و با کمک مفهوم باشد، این عینیت، تحقق نمی‌یابد؛ بنابراین روش دیگری باید تا این دوگانگی را بردارد و آن روش صدیقین حقیقی است که همان راه شهود می‌باشد.

دقت در این عبارت چنین به دست می‌دهد که برای آنکه به معنای واقعی کلمه، طریق سلوک به مقصد عین مقصد باشد، باید پا را فراتر از علم حصولی و حصار مفاهیم ذهنی گذاشت و باید به خود واجب نگاه کرد و از خود او به او پی برد. به عبارتی از «وجوب» به «وجوب» رسید، نه از «وجود» به «وجوب». دقت در عبارت‌های علامه **طباطبایی** درباره برهان صدیقین، چنین مطلبی را تأیید می‌کند؛ چنانچه آورده است: «قد سمّوه برهان الصدیقین لما أنهم يعرفونه تعالی به لا بغيره» (طباطبایی، سال، ص ۲۶۸). اینکه در اینجا گفته می‌شود صدیقین کسانی‌اند که خدا را به خودش می‌شناسند، نه به وسیله غیر، نشان‌دهنده روش و سلوکی است که طوری ورای طور

مفهوم و علم حصولی است؛ زیرا شناخت حقیقی ذات و صفات و افعال حق تعالی جز از راه سلوک شهودی ممکن نیست. با رجوع به آموزه‌های دینی و معارف وحیانی درمی‌یابیم که این نوع سلوک مورد توجه و تأیید شارع مقدس است؛ چنانچه امام حسین علیه السلام در دعای معروف خود (دعای عرفه) که سرشار از معارف الهی است، خطاب به حضرت حق چنین می‌فرماید:

کیف یستدل علیک بما هو فی وجود مفتقر إلیک أیکون لغيرک
من الظهور ما لیس لک حتی یكون هو المظهر لک متی غبت حتی
تحتاج دلیل یدل علیک متی بُعدت حتی تکنون الآثار هی التی
توصل إلیک.

چگونه از چیزی که در وجودش به تو نیازمند است، به تو استدلال شود. آیا برای غیری از تو ظهوری وجود دارد که برای تو نباشد تا آشکارکننده تو باشد. تو کی غایب بوده‌ای که تا به دلیل و راهنما نیاز داشته باشی که بر تو دلالت کند و کی دور بوده‌ای تا آثار و نشانه‌ها ما را به تو برساند.

اما می‌توان گفت در میان براهینی که از سنخ علم حصولی و مفاهیم ذهنی‌اند که در جهت اثبات واجب تعالی مطرح می‌گردند، برهانی که بیشترین حکایت و تطبیق را با مشهود صدیقین دارد، «برهان صدیقین» است. به همین دلیل است که آیت‌الله مصباح یزدی در تعلیقه خویش بر *نهایة الحکمه*، روش خاص صدیقین را معرفت شهودی می‌داند و بیان می‌دارد متن دینی بر همین طریقه دلالت دارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، تعلیقه ۳۹۷، ص ۴۴۹-۴۴۸).

پس از آنکه دو ملاک برهان صدیقین را مطرح کردیم و میزان مطابقت تقریر *صدرالمآلهین* و علامه طباطبائی را معین ساختیم، حال به چهار مزیت برهان صدیقین می‌پردازیم و در هر مزیت، به سنجش دو تقریر یادشده با آن خواهیم پرداخت.

۱-۲-۴. مزیت اول: عدم استفاده از امتناع دور و تسلسل

از اولیات فلسفه و علوم عقلی، امتناع دور و تسلسل است؛ بنابراین فلاسفه در براهین خویش از این مطلب نهایت استفاده را می‌کنند؛ پس اگر به دور و تسلسل قائل نباشیم، بسیاری از استدلال‌های فیلسوفان و حتی متکلمان، در اثبات مطلوب خود ناتوان‌اند. از جمله براهینی که در آن از امتناع دور و تسلسل استفاده شده، براهینی است که در اثبات واجب اقامه شده است؛ بنابراین اگر بتوان برهانی اقامه کرد که در آن بدون استفاده از ابطال دور و تسلسل، به مطلوب رسید، برهانی متقن‌تر و مستحکم‌تر ارائه داده‌ایم. چنین مزیتی از این عبارت

ملاصدرا استنباط می‌شود:

فهذا المنهج الذي سلكناه أسد المناهج و أشرفها و أبسطها حيث
لا يحتاج السالك إياه في معرفة ذاته و صفاته و أفعاله إلى توسط
شيء من غيره ولا إلى إستعانه بإبطال الدور و التسلسل (صدرالدین،
۱۹۸۱ م، ج ۶ ص ۲۴).

البته این مزیت نیز از کلام هیدجی در تعلیقه بر منظومه استفاده می‌شود (هیدجی، ۱۴۰۴، ص ۳۳۵). علت این که صدر المتألهین ابطال دور و تسلسل را بعنوان مزیت بیان نموده نه تحت عنوان ملاک، این است که خود صدر المتألهین در بعضی از آثار خویش تقریر برهان صدیقین را بر ابطال دور و تسلسل مبتنی کرد و با این حال، برهان خویش را «صدیقین» نامید (صدرالدین، ۱۳۶۳، ص ۴۵-۴۶ / همو، ۱۳۶۱، ص ۲۱۹-۲۲۰) و نیز مرحوم سبزواری دو نوع تقریر از برهان صدیقین ارائه کرد که در تقریر دوم از شیوه مستقیم، از ابطال دور و تسلسل استفاده کرد (سبزواری، ۱۳۶۸، ص ۱۸-۱۹)؛ بنابراین عدم استفاده از دور و تسلسل را نمی‌توان به عنوان ملاک مطرح کرد؛ به همین دلیل، به عنوان مزیت مطرح ساختیم.

با توجه به این توضیح، با بررسی تقریر صدر المتألهین و علامه طباطبائی، این دو تقریر را واجد چنین مزیتی می‌یابیم. مقدمات و اصولی که صدر در برهان خویش آورده است، در هیچ‌کدام از آنها به ابطال دور و تسلسل استناد نشده و درباره تقریر علامه نیز هر دو مقدمه برهان بر امر بدیهی استوارند؛ بی‌آنکه به امتناع دور و تسلسل نیازی باشد.

۲-۴. مزیت دوم: اخصر بودن

اگرچه مقدمات برهان طولانی، ولی یقینی باشد، برهان از استحکام و متانت برخوردار است؛ اما در برهان صدیقین به علت اینکه بدون واسطه غیر و با کمترین مقدمات به خدا می‌رسیم، هرچه مقدمات کمتر و عدم نیازمندی به مسائل فلسفی بیشتر باشد، برهان از استحکام و جایگاه والایی برخوردار خواهد بود؛ مثلاً اگر بتوان برهانی اقامه کرد که در آن بدون استفاده از ابطال دور و تسلسل به مطلوب رسید، برهانی متقن و مستحکم ارائه داده‌ایم؛ زیرا برای اثبات مطلوب، دیگر نیازی به ابطال دور و تسلسل نیست.

در هر برهان و استدلالی، هر مقدمه به منزله یک منزلگاه معرفتی است و هرچه بتوان از این منزلگاه‌ها کاست و با کمترین مقدمه به مقصود و مطلوب رسید (بی‌آنکه به اتقان و استحکام

برهان لطمه‌ای وارد شود)، چنین برهانی اخصر است.

حال باید گفت برهان *صدرالمتألهین* در مقایسه با برهان علامه *طباطبایی*، اخصر نیست؛ زیرا همان‌گونه که گذشت، تقریر ایشان بر پنج مقدمه مبتنی است؛ بنابراین شخص تا از این مقدمات که بر مبانی فلسفی او مبتنی است، آگاهی کافی نداشته باشد و یا به چنین مبانی معتقد نباشد، به تصدیق نتیجه آن نمی‌پردازد و توان پذیرش چنین برهان صدیقینی نخواهد داشت، در حالی که تقریر علامه *طباطبایی* اخصر است؛ زیرا به هیچ مبدأ تصدیقی و فلسفی محتاج نیست و از سویی با دو مقدمه روشن از وجود و هستی به واجب رسیده است. مقدمه اول که بر تعیین مرز میان سفسطه و فلسفه مبتنی می‌باشد، پذیرش آن روشن و وجدانی است و مقدمه دوم نیز بر اصل بدیهی تکیه زده است که توضیح آن پیش‌تر گذشت.

۳-۲-۴. مزیت سوم: قرابت معنایی و محتوایی با آیات و روایات

از آنجا که حکیم متأله، توجه خاصی به آیات و روایات دارد و در آیات و روایات به وفور بیان شده است که خدا را به خودش بشناسیم، او نیز سعی بلیغ دارد که براهینش با آیات و روایات هماهنگ باشد و همان‌گونه که در ابتدای این مقاله آورده شد، حکیمان مسلمان در ارائه برهان صدیقین مدیون متون دینی‌اند و حکیم متأله، توجه خاصی به آیات و روایات دارد. *فارابی* به عنوان نخستین فیلسوف در طرح برهان صدیقین، از آیه «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (فصلت: ۵۳) استفاده کرد. سپس *ابن‌سینا* پس از تقریر خویش از برهان صدیقین، به آیاتی از قرآن اشاره می‌کند: (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۶۶) و *صدرالمتألهین* *شیرازی* نیز درباره برهان صدیقین به این دو آیه استناد می‌کند (صدرالدین، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۴).

از آنچه گفته شد، نتیجه گرفته می‌شود که طراحان برهان صدیقین، به قرابت معنایی و محتوایی تقریر مورد قبول خویش با آیات و روایات اذعان دارند؛ ولی از آنجا که تقریر متعدد و گوناگونی از برهان صدیقین ارائه شده است، میزان این قرابت متفاوت می‌باشد؛ ولی به نظر می‌رسد تقریر علامه *طباطبایی* از جهت معنایی و محتوایی، قرابت و همخوانی بیشتری با آیات و روایات دارد؛ زیرا بنا بر تقریر علامه، اصل وجود واجب روشن است، نه نظری و برهان‌پذیر. از این رو، وی تصریح می‌کند که همه براهین اثبات واجب بالذات فقط تنبیهاتی بر یک امر بدیهی‌اند (طباطبایی، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۵-۱۶). این مسئله به خاطر نوع خاص

تقریر، ویژه اوست که هردو مقدمه را بر امر بدیهی مبتنی کرده است؛ بنابراین نتیجه این دو امر بدیهی، خود بدیهی است و این مطلب با متون دینی سازگاری بیشتری دارد. اگرچه تقریر **صدر المتألهین** نیز با آیات و روایات سازگار است، باید توجه داشت که ممکن است متون دینی به طور خاص از اصطلاحات **صدر** استفاده نکنند؛ ولی از جهت محتوا و باطن معنا با مقدمات پنج‌گانه **صدر** همراه‌اند. بر این مدعا می‌توان به خطبه اول **نهج البلاغه** استناد کرد و یکی از مقدمات برهان **صدر المتألهین**، وحدت وجود بوده که مورد تأیید متون دینی نیز می‌باشد. در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود: «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (حدید: ۴) و «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق: ۱۶). علامه **طباطبایی** در تفسیر آیه ۳ سوره حدید که می‌فرماید: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» چنین بیان می‌کنند: «اسمای چهارگانه اشاره شده در آیه، همگی بر احاطه وجود حق بر همه اشیا متفرع است» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۱۴۵). این اشاره پنهانی به وحدت شخصی وجود است که در این قالب بیان شده است و همچنین، حدیث شریف «ما رأیت شیئاً إلّا و رأیت الله قبله و بعده و فیه و معه» (صدرالدین، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۴۳۲)، به وحدت وجود اشاره صریح دارد که مورد نظر **صدر المتألهین** بوده است.

۴-۲-۴. مزیت چهارم: استشهاد بر صفات حق تعالی پس از اثبات آن

اگر برهانی علاوه بر اثبات مطلوب، این توانایی را داشته باشد که فراتر از آن، از صفات و خصوصیات مطلوب خویش نیز سخن براند و به تعبیری در عین اثبات مطلوب خویش، خصوصیات و ویژگی‌های آن را نیز اثبات کند، این حکایت از توان و قدرت بالای آن استدلال و برهان دارد؛ بنابراین همان‌گونه که در اثبات ذات واجب تعالی به غیر توجه نکرده‌اند، شایسته است در اثبات صفات و افعال نیز توجهی به غیر نداشته باشند و از خود ذات، به صفات و افعال پی ببرند. **ملاصدرا** در **اسفار** می‌فرماید:

توسط برهان صدیقین، توحید خداوند نیز اثبات می‌شود ... و همچنین، علمش به ذاتش و به ماسوی اثبات می‌شود ... و افعالش هم اثبات می‌شود ... پس این طریقی که ما طی کردیم، محکم‌ترین و شریف‌ترین راه‌هاست؛ زیرا سالک در معرفت ذات و صفات و افعال خداوند، نیازی به غیر ندارد. همچنین، نیاز به ابطال و رد تسلسل ندارد (همو، ۱۹۸۱ م، ج ۶ ص ۲۵).

ایشان همچنین می‌فرماید صدیقین کسانی‌اند که از خدا به خودش استدلال می‌کنند، سپس از طریق ذات، به صفات و از طریق صفات، به افعالش استشهاد می‌کنند (همان، ص ۱۴). در همه تقریرهای برهان صدیقین، علاوه بر اثبات اصل واجب، توحید آن نیز اثبات می‌شود. درباره تقریر علامه نیز همین امر صادق است؛ چون در تقریر علامه این‌گونه ذکر شده است که واقعیت، عدم را نمی‌پذیرد و چنین چیزی واجب می‌باشد و چون واقعیت محض، واجب است، شریک نیز نخواهد داشت؛ زیرا ضرورت ازلی خواهد داشت و ضرورت ازلی واقعیت با اطلاق ذاتی و عدم تناهی او همراه است. در صورت اطلاق ذاتی و عدم تناهی، راهی برای فرض ضد و شریک و مانند آن باقی نمی‌ماند. در نتیجه با تقریر علامه **طباطبایی**، هم واجب‌الوجود و هم توحید آن اثبات می‌شود.

همین بیان درباره تقریر **صدرالمتألهین** نیز صادق است؛ زیرا با استفاده از مقدمات تقریر ایشان، صرافت و بساطت حقیقت وجود اثبات می‌گردد. همان‌گونه که در تقریر ایشان ذکر شد، چنین حقیقت مطلق و صرفی محال است محدودیت و عدم را بپذیرد؛ زیرا هیچ مقابلی، نقیض و مقابل خود را نمی‌پذیرد و بنا بر قاعده «صرف‌الشیء لایتثنی و لایتکرر»، چنین وجود واجبی، یگانه و واحد خواهد بود. این عبارت نشان‌دهنده اثبات وحدانیت واجب بالذات است؛ بنابراین هم تقریر **صدرالمتألهین** و هم تقریر علامه **طباطبایی** واجد چنین مزیتی‌اند.

نتیجه

با توجه به مطالب پیش‌گفته، روشن شد که درباره شبه لم بودن برهان صدیقین، هر دو تقریر دارنده چنین ملاکی‌اند. در ارتباط با یکی بودن راه و هدف، هیچ‌یک از دو تقریر واجد آن نیستند. در خصوص عدم استفاده از امتناع دور و تسلسل، هر دو تقریر واجد آنند؛ ولی در مورد اخصر بودن، تقریر **صدرالمتألهین** فاقد آن مزیت است و تقریر علامه **طباطبایی** واجد آن می‌باشد. هر دو تقریر، قرابت معنایی و محتوایی با آیات و روایات را دارند؛ اگرچه تقریر علامه **طباطبایی** سازگاری بیشتری با آن دارد و در نهایت، در مورد استشهاد بر صفات حق تعالی پس از اثبات آن، هر دو تقریر واجد آنند؛ بنابراین آنچه درباره

برهان صدیقین می‌توان گفت این است که این برهان از سنخ براهین حصولی نیست، بلکه یک نحوه شهود است. با این تذکر، فاقدبودن هردو تقریر از ملاک دوم را لحاظ نمی‌کنیم؛ ولی از طریق عالم مفاهیم و علم حصولی می‌توان برهانی را ارائه کرد که بیشترین حکایت از مشهود صدیقین را داشته باشد. بر این اساس، از میان دو تقریر مذکور، تقریر علامه طباطبائی تقریری دقیق‌تر و کامل‌تر است.

منابع

- * قرآن کریم.
- ** نهج البلاغه.
- ** مفاتیح الجنان.
- ۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ الإشارات والتبیهات؛ قم: نشر البلاغه، ۱۳۷۵.
- ۲. جوادى آملی، عبدالله؛ شرح حکمت متعالیه أسفار أربعه؛ ج ۱، [بی جا]: انتشارات الزهراء، ۱۳۸۶.
- ۳. سبزواری، ملاهادی؛ شرح منظومه؛ به کوشش مهدی محقق؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
- ۴. صدرالدین، محمدابراهیم؛ الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة؛ بیروت: دار صادر، ۱۹۸۱م، چاپ سوم
- ۵. ———؛ العرشية؛ تصحیح غلامحسین آهنی؛ تهران: انتشارات مولى، ۱۳۶۱.
- ۶. ———؛ المشاعر؛ تصحیح هانری کرین؛ تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۳.
- ۷. ———؛ المظاهر الهیة؛ تصحیح سیدمحمد خامنه‌ای؛ تهران، بنیاد حکمت صدر، ۱۳۷۶.
- ۸. ———؛ شرح اصول کافی؛ تصحیح محمد خواجوی؛ ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ۹. طباطبائی، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- ۱۰. ———؛ تعلیقه بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة؛ بیروت: دار صادر، ۱۹۸۱م.
- ۱۱. ———؛ نهاية الحکمة؛ قم: مؤسسه النشر الإسلامی، بی تا.

۱۲. فارابی، ابونصر؛ **فصوص الحکم**؛ ج ۲، قم: انتشارات بیدارفر، ۱۴۰۵ق.
۱۳. مصباح یزدی، محمدتقی؛ **التعلیقة على نهیة الحکمة**؛ ج ۱، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^ع، پاییز ۱۳۹۳.
۱۴. —؛ **آموزش فلسفه**؛ ج ۲، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
۱۵. مطهری، مرتضی؛ **پاورقی اصول فلسفه و روش رئالیسم**؛ قم: انتشارات صدرا، ۱۳۶۸.
۱۶. هیدجی، ملامحمد؛ **تعلیقة الهیدجی على المنظومة و شرحها**؛ تهران: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۴ق.